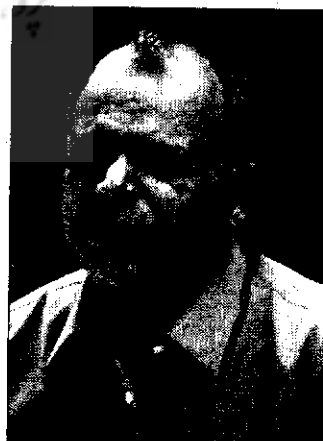


## قوانین حرکت جامعه و قانون اساسی

لطف الله میثمی



چندی پیش در گفت‌وگویی به «قانون اساسی» و «قوانین حرکت» اشاره کردم و گفتم که باید به هر دوی اینها توجه کرد. این پرسش مطرح شد که اگر قانون اساسی را ثمره انقلاب و سند وفاق ملی می‌دانم، قوانین حرکت چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد و چنانچه با قوانین حرکت می‌توان به تبیین مسائل اجتماعی پرداخت، دیگر چه نیازی به قانون اساسی می‌باشد و منظور من از کاربرد این دو واژه با هم چه بوده است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که قانون اساسی ثمره حرکت یک جامعه می‌باشد. بزرگ‌ترین حرکت صورت گرفته در ایران، انقلاب بود و می‌توان گفت که قانون اساسی ثمره انقلاب مردم در سال ۱۳۵۷ بود و به قول آیت الله طالقانی این انقلاب هم توحیدی بود، هم اسلامی و هم مردمی. طراحان قانون اساسی هر کشوری سعی دارند که مواد آن از دینامیزم کافی برخوردار باشد، یعنی تا حد امکان و در بستر زمان بتواند پاسخگوی تحولات آینده باشد. برای نمونه قانون اساسی جمهوری اسلامی قانونی بسته نیست، بلکه قانونی باز و تعقل پذیر است؛ چرا که از سویی توحید بر آن حاکم است و از سویی نیز اسلام و رأی مردم نیز میزان آن می‌باشد.

چنانچه برداشت جدیدی از توحید باشد و یا نوآوری ای در اسلام صورت گیرد و یا اراده مردم متبلور شود، تحولی در اجرای

قانون به وجود می آید. بنابراین قانون باید به گونه ای طراحی شود که مانع تحول نباشد و امکان تحول در آن وجود داشته باشد. برای نمونه در قانون اساسی مشروطیت از حقوق ملت صحبت شده بود و چند ماده نیز به سلطنت اختصاص داده شده بود. در یکی از این مواد نوشته شده بود که سلطنت موهبتی الهی است که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می گردد. در اینجا نیز دینامیزم لازمه در نظر گرفته شده است. یعنی در یک رژیمی که جوهره آن مشروطه سلطنتی موروثی است، طراحان قانون نکته ای را در آن گنجانده اند که این نظام سلطنتی مشروط به رأی مردم است. یعنی اگر مردم بخواهند، می توانند رژیم سلطنتی را با رأی خود عوض کنند، چنان که این مسئله در بهمن ۱۳۵۷ اتفاق افتاد. اما منظور من از توجه به قوانین حرکت در کنار قانون اساسی این است که هر قانون اساسی ای مواد زیادی دارد که تمامی آنها به رأی مردم گذاشته شده است. اما در هنگام اجرای این مواد با پرسشی روبه رو می شویم که کدام ماده قانون را ابتدا اجرا کنیم و کدام یک را در مرحله بعد اجرا کنیم و کدام یک دربرگیرنده دیگر مواد است. در اینجا این پرسش مطرح می شود که ملاک اولویت بندی چیست؟ و اینجاست که قوانین حرکت جامعه به کمک ما می آید. در این راستا من مثالی می زنم؛ برگردیم به قانون اساسی انقلاب مشروطیت و اجرای آن در سال ۲۹ شمسی، در مقطع قانون ملی شدن صنعت نفت. ما می دانیم که دکتر مصدق حقوقدان بود و کاملاً به قانون اساسی و قانون مدنی اشراف داشت. او به خوبی آگاه بود که در قانون مدنی ما اگر پدری

دخترش را بکشد یا پدر بزرگی نوه خود را بکشد، قتل عمد محسوب نمی شود. آیا دکتر مصدق به جای پیشنهاد ملی شدن نفت نمی توانست به این ماده از قانون مدنی استناد کند و خواهان لغو و اصلاح آن بشود؟ طبیعتاً وی از تمام این مسائل آگاه بود. مصدق به قوانین حرکت جامعه نیز اشراف داشت و می دانست که در آن مناسبات اجتماعی و در آن درجه از تکامل اجتماعی جامعه، با استناد به آن ماده نمی تواند حرکتی فراگیر ایجاد کند. هدف وی احیای قانون اساسی از طریق قانون ملی شدن نفت بود و از این طریق توانست بسیج بی سابقه ای در میان ملت ایجاد کند. از برکات ملی شدن نفت و مالکیت ایران بر منابع خود - که به نوبه خود انقلابی در مالکیت بود - در پرتو جنبش ملی شدن نفت انسان هایی ارزنده چون آیت الله طالقانی، دکتر شریعتی،

مهندس بازرگان و دکتر سجایی ساخته شدند که هر یک از این بزرگان نقش تعیین کننده ای در جامعه داشتند. پرسش اینجاست که مصدق در گام نخست باید به اصلاح قانون مدنی می پرداخت و یا احیای حقوق اساسی ایران، ملی شدن نفت و یا خلع ید؟

مورد دوم بررسی عوامل پیروزی انقلاب اسلامی است. همان طور که می دانیم در فاصله سال های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ دوران بسط آزادی های مصرح در قانون اساسی بود. اوج مبارزات آزادی خواهانه این زمان به قیام ملی پانزده خرداد ۴۲ منجر شد که با سرکوب دربار، ساواک، ارتش و حمایت خارجی روبه رو شد. درجه رشد و تکامل اجتماعی مردم به جایی رسیده بود که رژیم سلطنتی وابسته راهی جز سرکوب نیروهای ملی و مذهبی و چپ - که متحد شده بودند - نداشت. بنابراین راه قانونگرایی با موانع بزرگی روبه رو شده بود که سد راه تکامل اجتماعی شده بودند و ادامه مبارزات آزادی خواهانه ایجاب می کرد که این موانع رفع شود. ادامه مبارزات دهه ۴۰ و ۵۰ به شعار «شاه باید برود» انجامید. بررسی قوانین حرکت و تکامل جامعه نشان می داد که در چنین فضایی شعار اصلاح قانون مدنی یا قانون اساسی دیگر جواب نمی دهد. در اثر نقایصی که در قانون وجود داشت و همچنین در اثر عدول از قانون گرای و ابزار - قانونی، مناسباتی در کنار قانون شکل گرفته بود که این مناسبات به رژیمی حقیقی تبدیل شده بود و سد راه قانون و قانون گرای و تکامل ملت شدند. بنابراین در این مورد نیز دو عامل قوانین حرکت و قانون اساسی در کنار هم و در تعامل با یکدیگر بود که جواب داد.

مورد سوم، خرداد ۱۳۷۶ است. همان طور که بارها در مقالات اشاره شده، پیش از خرداد ۷۶ یک رژیم حقیقی در کنار رژیم حقوقی شکل گرفته بود که مرکب بود از گروه های پورسانتاژبگیر نفت و کالا، شرکت هایی که خول وزارت اطلاعات تشکیل شده بود - که با رانت اطلاعاتی و امنیتی خود رقباي آزاد خود را حذف می کردند - درآمد ناشی از ترانزیت و قاچاق مواد مخدر، بنادر نامریی و قاچاق کالا، وجود پول های سرگردان نزول خوار و گروه های خودسر قتل های زنجیره ای... و دیدیم که مجموعه اینها در صدد بی رنگ کردن قانون بود. در این مقطع آقای خاتمی اصل قانون گرای را شعار خود قرار داد. بررسی قوانین حرکت جامعه نشان می داد که این شعار، مورد نیاز مردم بود و این

از برکات ملی شدن نفت و مالکیت ایران بر منابع خود - که به نوبه خود انقلابی در مالکیت بود - در پرتو جنبش ملی شدن نفت انسان هایی ارزنده چون آیت الله طالقانی، دکتر شریعتی، مهندس بازرگان و دکتر سجایی ساخته شدند

در حالی بود که رابطه رژیم حقیقی و رژیم حقوقی مانند جن و بسم الله شده بود و مردم تمام آمال و آرزوهای خود را در قانون گرایی می دانستند. هر چند که قانون دارای نقایصی بود که اگر آقای خاتمی روی یکی از آن نقایص دست می گذاشت و به آن می پرداخت، چنین حماسه و بسیجی امکان پذیر نبود. این مسئله نه تنها در رابطه با قانون اساسی هر ملتی، بلکه درباره حقوق بشر جهانی هم صدق می کند. برای نمونه اگر حقوق بشر بخواهد نهادینه شود و شکل تشکیلاتی به خود بگیرد تبدیل به سازمان ملل می شود. سازمان ملل هم چنانچه اجرایی شود، تبدیل به شورای امنیت می شود و قطعنامه های شورای امنیت لازم الاجرا می باشد. حال آن که در کنار سازمان ملل و شورای امنیت مناسبات حقیقی و زورمندانه ای به وجود آمده که شورای امنیت را تحت تأثیر قرار می دهد و قطعنامه ۱۵۵۹ صادر می شود. آیا این مناسبات زورمندانه است که بد است یا حقوق بشر؟ ما از قطعنامه های زورمندانه نباید نتیجه بگیریم که حقوق بشر بد است. در اینجا می توان گفت که حقوق بشر را هم باید در کنار قوانین حرکت جهان بررسی کرد. نتیجه می گیریم که در بین تمام مواد قانون اساسی یا مواد حقوق بشر، باید بر روی ماده ای دست گذاشت که دربرگیرنده دیگر مواد باشد و با توجه به قوانین حرکت جامعه بسیج مردمی را هم به دنبال داشته باشد.

□□□

## کدام راهبرد

الگوی عراق، رفراندوم، تجدیدنظر یا...؟

در این روزها، بین روشنفکران، درباره ایران، راهبردهای قابل تأملی مطرح است مانند:

الف - الگوی دخالت در عراق (درباره ایران)

ب - رفراندوم

ج - تجدیدنظر در قانون اساسی

در اینجا بر آنیم تا با بررسی و تعمق در هر یک از راهکارهای مطرح شده، به یک راه برون رفت برسیم.

### الف - الگوی دخالت آمریکا و انگلیس در ایران

در سال ۱۳۷۶، مذاکراتی پیشرفته درباره مسائل عراق بین دو تن از محافظه کاران ایران و انگلیس انجام شد که در

راستای آن اشغال عراق و حذف صدام و در نتیجه برکناری رژیم سوسیالیستی عراق و جایگزینی بازار آزاد و درهای باز در دستور کار قرار گرفت. این مذاکرات به شکل وسیعی منتشر شد که خود نشان دهنده اتحاد محافظه کاران ایران و انگلیس درباره مسائل عراق می باشد.

۱. تحقیقات علمی - آماری نشان می دهد آمریکا دچار کمبود انرژی نفت است. نفتی که حیاتی، تمدن ساز و به لحاظ ارزانی بی رقیب است. این کمبود، آمریکا را بر آن داشته تا برای دسترسی به این منابع - که ۶۵٪ ذخایر جهان را تشکیل می دهد - ارتش خود را با بودجه ای معادل ۵۰۰ میلیارد دلار در سال، به منطقه خلیج فارس گسیل دارد.<sup>(۱)</sup>

۲. آقای جورج سوروس<sup>(۲)</sup> با مدارک و شواهدی انکارناپذیر نشان داده است که هدف بوش و محافظه کاران جدید از حمله به عراق:

۱- دستیابی به انرژی نفت

۲- حفظ موجودیت اسرائیل می باشد. جورج سوروس که اقتصاددان فارغ التحصیل مدرسه «اقتصاد لندن» است، اشغال عراق را لکه ننگی بر دامان سرمایه داری و نظام آمریکا می داند. وی که در سراسر دنیا موسسه های تحقیقاتی دایر نموده، نگران است که این سرمایه داری غیر عقلانی، نظام سرمایه داری آمریکا را به ورطه فروپاشی بکشاند.

۳. آقای ولفوویتز، معاون وزیر دفاع آمریکا و از طراحان جنگ عراق، علت اشغال عراق - و نه جنگ با کره شمالی اتمی شده - را این می داند که همزمان با رکود اقتصادی آمریکا، عراق بر دریایی از نفت شناور است. ولفوویتز مدتی پس از اشغال عراق و گران شدن قیمت نفت اظهار داشت در صورتی که روند افزایش قیمت ها حفظ شود، مخارج جنگ جبران خواهد شد.

۴. نشوکانها در سال ۱۹۹۸ (۱۳۷۷) یعنی دو سال قبل از ریاست جمهوری بوش مانیفست و راهبرد تازه ای را طراحی کردند به نام «پروژه قرن نوزدهم آمریکایی» (P.N.A.C)، این پروژه ضمن اشاره به کمبود انرژی نفت، سرنگونی صدام در دستور کار قرار داده بود و آن را از رئیس جمهور وقت یعنی کلینتون می خواست.<sup>(۳)</sup> با این توصیف سرنگونی صدام ربطی به تروریسم و القاعده و... نداشته است. بر همین اساس بود که بوش اولویت های خود را در مبارزات انتخاباتی آمریکا در درجه اول «امنیت عرضه نفت در خلیج فارس» اعلام کرده بود و در درجه دوم حفظ موجودیت اسرائیل.

بنابراین اگر تحولی در منطقه باید انجام گیرد برای رفع موانعی است که بر سر راه منافع نشوکانها قرار دارد. آقای

فرید زکریا از استراتژیست های امریکایی، بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ مطرح نمود که عملکرد امریکا، منجر به تنفر مردم خاورمیانه از امریکا شده است. برخی از امریکایی ها می گویند بگذار متنفر باشند مگر چه می شود؟ اما برخی می گویند باید کاری کنیم که متنفر نباشند. به نظر من این دسته همان صاحبان صنایع نفت و اسلحه هستند که می دانند ۶۵٪ ذخایر زیرزمینی انرژی، در منطقه خاورمیانه است و برای دسترسی آسان به این منابع و ذخایر زیرزمینی باید رضایت نسبی مردم منطقه را جلب کنند، به همین علت چاشنی دموکراسی را به پروژه «قرن نوین امریکایی» اضافه می کند.

۵. ژنرال شوارتسکف - فرمانده جنگ اول خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ گفت: که ارتش امریکا برای دستیابی به «صدسال ثبات نفت ارزان» به منطقه خلیج فارس آمده است. توجه شود که اشغال کویت توسط عراق با تحریک و رضایت سفیر امریکا در عراق انجام گرفت تا حضور امریکا در منطقه توجیه و مثلث «نفت - اسلحه - جنگ» تقویت شود.

۶. بر همگان روشن بود که حزب بعث عراق با ویژگی لائیک خود رابطه ای با القاعده بنیادگرا نداشت و نمی توانست داشته باشد.<sup>(۳)</sup> معلوم شد که هیچ گونه دسترسی ای نیز به سلاح های شیمیایی، میکروبی و اتمی نداشته است. ابوزیسیون بعث عراق اعلام کرده بود، اگر مطمئن باشند که صدام سلاح شیمیایی در اختیار ندارد، خودشان بدون دخالت نیروهای خارجی، صدام را سرنگون خواهند کرد. این در حالی بود که به شهادت سازمان ملل، عراق به تمامی مصوبات شورای امنیت گردن نهاده بود. سازمان ملل حمله به عراق را اشغالگری نامید و مسعود بارزانی طی مصاحبه ای گفت: وقتی سازمان ملل «آزادی عراق» را اشغالگری می نامد، طبیعی است که در برابر اشغال عراق، مقاومت شکل بگیرد. بدین سان بود که مایکل مور، ال گور، آلبرایت و... حمله به عراق را جنگی واهی نامیدند.

۷. این جنگ، برخلاف آرزوی برخی اصلاح طلبان در ایران، کلاه بزرگی بر سر آنها بود، چرا که فقط منجر به تقویت نیروهای نظامی، امنیتی و محافظه کار شد.<sup>(۵)</sup>

۸. فرهیختگان جهان و منطقه از جمله آقای خاتمی پیش بینی می کردند که حمله به عراق موجب تقویت تروریسم می شود که همین طور هم شد. تا به حال بیش از ۱۵۰ نفر از اساتید عراق ترور شده اند و

جنگ های فرقه ای که در عراق سابقه نداشت، تبدیل به یک نگرانی عمومی و استراتژیک شده است. اگر شیعیان عراق هم متانت خود را از دست بدهند و به عمل متقابل دست بزنند، معلوم نیست چه فاجعه بزرگی رخ خواهد داد؟

۹. امریکا و انگلیس قیام سراسری مردم عراق در سال ۱۹۹۱ را با تقویت و تجهیز صدام سرکوب کردند. این مسئله نشانگر آن است که نه تنها حرکتی خودجوش و بدون سرنخ را بر نمی تابند، بلکه آن را سرکوب هم می کنند.

۱۰. خانم آلبرایت ضمن واهی خواندن دلایل جنگ با عراق، به ذکر یک دلیل دیگر می پردازد و می گوید؛ صدام به خانواده های فلسطینی ای که یک عضو آن خانواده عمل انتحاری انجام می داد نقداً ۵۰۰۰ دلار پرداخت می کرد. بوش این کار را حمایت دولتی از تروریسم تلقی کرده که موجودیت اسرائیل را به خطر می اندازد و این خود قوی ترین دلیل حمله امریکا به عراق بود. اما خانم آلبرایت این عمل را تروریستی ندانسته، بر این باور بود که در دنیای عرب این کار حتی یک عمل انسانی به شمار می رود.<sup>(۶)</sup>

۱۱. برژینسکی، سوروس و خانم آلبرایت معتقدند که بوش و نتوکان ها در مورد خاورمیانه دموکراتیک به مردم منطقه دروغ می گویند؛ چرا که اگر در خاورمیانه روابط دموکراتیک برقرار گردد در فلسطین اشغالی؛ حماس (بنیادگرا)، در مصر؛ اخوان المسلمین، در عربستان؛ طرفداران بن لادن، در عراق؛ شیعیان بنیادگرا، حاکم خواهند شد و مسلم است که امریکان به چنین روندی نخواهد داد. هانتینگتون نیز با توجه به این پدیده معتقد است که نباید برای استقرار دموکراسی در عراق عجله کرد، چرا که شیعیان بنیادگرا حاکم خواهند شد. به همین دلیل است که میلیتاریسم امریکا برای برون رفت از این پارادوکس دروغ نما ناچار است با حضور نظامی خود «دموکراسی پادگانی و یاد دموکراسی سرنخ دار» را حاکم کند.

کارشناسان شرکت های فراملیتی نفت و اسلحه (جنگ افروز) چشم انداز چهل سال آینده منافع خودشان را پیش بینی و کارشناسی کرده اند و دیگر حاضر نیستند چه در امریکا و چه در خاورمیانه تن به آرای مردم بدهند و به اصطلاح خودشان عوام زده بشوند، آنها حاضرند امور مربوط به بهداشت و آموزش و مانند اینها را به رأی مردم واگذارند، به شرطی که مسائلی چون نفت، دفاع و امنیت و سیاست خارجی (چه در امریکا و چه در خاورمیانه) زیر

**فرهیختگان جهان و منطقه از جمله آقای خاتمی پیش بینی می کردند که حمله به عراق موجب تقویت تروریسم می شود که همین طور هم شد**

سلطه خودشان باقی بماند. بی دلیل نیست که وقتی بغداد سقوط کرد بوش اعلام داشت: عراق آزاد شد و درهای تجارت به روی عراق و خاورمیانه باز شد.

این برای بار اول نیست که امریکایی ها، دموکراسی و آرای مردم را فدای لیبرالیسم و منافع فراملیت ها می کنند، کودتا علیه دموکراسی های مصدق، آرینز، آئنده، سوکارنو، قاسم، قیام مردم عراق و ساندنیست ها از این مقوله است. با آن که بحث در این باره فرصت بیشتری می طلبد، اما آنچه برای ما روشن است این است که رویکرد امریکا درباره اسرائیل و فلسطین به گونه ای است که حاضر نیست حتی یک گام در جهت دموکراسی در آنجا برداشته شود چرا که به فروپاشی اسرائیل منجر می شود.

کسانی که الگوی عراق را درباره ایران تبلیغ می کنند، آیا می دانند که در واقع این یک الگوی جنگ مسلحانه است؟ آیا می دانند که اگر امریکا به ایران حمله کند حداقل با برآورد امریکا ۱۰٪ مردم یعنی هفت میلیون نفر در برابر حمله مقاومت می کنند؟ و آیا آنهایی که این الگو را تبلیغ می کنند می دانند باید اسلحه دست گرفته و در کنار امریکا با مردم ایران بجنگند؟ آیا جنگ داخلی مطلوب است؟ مسلماً خواهیم گفت نه. (برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مقاله مهندس عزت الله سبحانی با عنوان «نژادپرستی ایران یا بازشناسی هویت ملی» در همین شماره)

### ب - راهبرد و فراندوم

اگر مقصود، فراندوم تعریف شده در قانون اساسی است، که با توجه به مناسبات حاکم و رژیم حقیقی چندان به نفع روح قانون اساسی تمام نخواهد شد و اگر منظور، فراندوم خارج از قانون و با نظارت سازمان ملل است، که با مانع رژیم حقیقی روبه رو خواهد شد و اصرار روی آن به جنگ داخلی خواهد انجامید که یک نامعادله است؛ به این معنی که نه درست است و نه مردم و حاملین این راهبرد کشش آن را دارند. اعلام این راهبرد در حالی است که ما تاکنون پنج انتخابات فراندوم گونه داشته ایم که رژیم حقیقی و مناسبات موجود زیر بار پیامدها و داده پردازی های خود نرفته است و به قول خاتمی هر نه روز یک بحران بر سر راه اصلاحات شکل گرفته است.

### ج - تجدیدنظر در قانون اساسی

اگرچه در قانون کاستی ها و تناقض های ذاتی وجود دارد و به لحاظ آکادمیک و در زمان مناسب تجدیدنظر لازم است، ولی با توجه به مناسبات موجود و رژیم حقیقی که در کنار قانون اساسی به وجود آمده، به هیچ وجه تجدیدنظر با مصالح و منافع ملی هماهنگی ندارد. به علاوه چند سال است که

جریان مقابل، عملاً در چندین مورد در قانون تجدیدنظر نموده و اصولاً مجمع تشخیص مصلحت نظام نهادی است که می تواند در این زمینه اقدام کند. بنابراین تنها راهبردی که به نظر می رسد به مصلحت مردم و مملکت نزدیک است، قانون گرای است؛ چرا که مناسبات موجود نه تنها همین قانون بلکه نفس قانونگرایی را نیز بر نمی تابد. می توان به استناد روح قانون و جامعیت آن و بازبودن قانون در سه مورد:

۱. توحید

۲. اسلام

۳. آرای مردم، نوآوری داشت و راه برون رفتی پیدا نمود.

فراموش نشود که ۲۲ میلیون آرای مردم به خاتمی در ۱۸ خرداد ۱۳۸۰ برای چه بود؟ خاتمی تأکید داشت که آینده از آن نواندیشی دینی است؛ این نواندیشی می تواند در پی روند ۱۵۰ ساله خود گفتمان مذهبی حاکم را تغییر دهد و در نگرش ها تعالی و تحول ایجاد کند. باید توجه کرد که در پرتو نفس قانون گرای و جامعه مدنی، ملت مان پنج انتخابات رفراندوم گونه را پشت سر گذاشته است که کشور ما را به شفاف ترین کشور به لحاظ استراتژی تبدیل نمود ۷۰؛ الی ۷۵ درصد در یک سو و ۱۵ درصد در سوی دیگر. بنابراین رواست به جای قانون ستیزی راهکارهایی برای ارزیابی، شناخت و نقد موانع پیدا کنیم. این راهی است که بن بست ندارد و به قول خاتمی زندان هم بن بست نیست. نه باید برانداز بود و نه باید توجیه گری کرد، بلکه پیگیری جدی و استفاده از ظرفیت های قانون اساسی موجود، تنها راهکار پیش روست □

پی نوشت ها:

۱. رجوع شود به مقاله دکتر رضا رئیس طوسی «خاورمیانه، نفت و سیاست»، ماهنامه نامه، شماره ۳۵، صفحه ۳۰ و نیز آمار IEA (آژانس جهانی انرژی) و دیگر منابع معتبر.

۲. کتاب رویای برتری امریکایی، ترجمه لطف الله میثمی، نشر صمدیه ۱۳۸۳.

۳. در کتاب رویای برتری امریکایی پروسه این پروژه قرن نوبین امریکایی همراه با اسامی امضاکنندگان آن به طور مبسوط آمده است.

۴. نعیم حداد عضو شورای فرماندهی عراق در زمان جنگ با ایران اعلام کرد جنگ تا زمانی ادامه خواهد داشت که حکومت مذهبی در ایران تغییر کند بنابراین چه طور ممکن است بحث عراق با القاعده مذهبی بنیادگرا رابطه داشته باشد؟

۵. مقاله «دموکراسی در قهقراه» دکتر سمنی، منبع لوس آنجلس تایمز، ترجمه در روزنامه شرق، به تاریخ ۸۲/۷/۱۶، چشم انداز ایران، شماره ۲۹ (اخبار راهبردی).

۶. مقاله «بوش به جای اتحاد، تفرقه را به ارمغان آورد»، چشم انداز ایران شماره ۲۳، ص ۵۵.